



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۲۶
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	مطلب چهارم: نصب الهی حاکم					
عنوان ۲	استدلال بر نصب الهی حاکم (نظریه نص یا نصب)					
عنوان ۳	علت رواج تعبیر به «نصب» در ادبیات شیعی					
عنوان ۴	فلسفه تعبیر از حاکمیت خدا به «عرش»					
عنوان ۵	واژه‌های حکومتی در قرآن کریم • أ. عرش					
عنوان ۶	نیاز امامت به جعل					
عنوان ۷	اصلاح تحریفات سیاسی در روایات اهل سنت					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

پیرامون میلاد امام مجتبی علیه السلام

اللهم صل علی اَبی محمد الحسن المجتبی و لیک و القائم بأمرک صلاةً تامةً زاکيةً متواترةً متواصلةً و وفقنا لطاعته و احشرونا معه و مع جدّه و اَبیه و اُمّه و اُخیه و التسعة الصالحة من ابناء اُخیه الحسین صلوات الله علیهم أجمعین.

روز میلاد امام مجتبی را به همه شما تبریک عرض می‌کنیم. روزی است که خدای متعال به کسانی که برای تبریک میلاد امام مجتبی علیه السلام خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند؛ یعنی ملائکه و فرشتگانی که آمدند، هدایایی دادند و این هدیه قاعدتاً هدیه‌ای بوده که منشأ علو درجات آنها می‌شده.

این روایت از طرق متعدد، نقل شده که فرشتگان برای تبریک ولادت امام مجتبی علیه السلام به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف‌یاب شدند و هدایایی از آن حضرت دریافت می‌کردند و در این میان، جمعی از فرشتگان، دیر رسیدند و در مأموریت‌هایی بودند که موجب شد به موقع نرسند. در عراق، رسم بود و در بسیاری از کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غیرشیعی، مرسوم است که جشن میلاد امام مجتبی علیه السلام را برگزار می‌کنند و اصطلاحاتی هم برای این روز دارند. در عراق، این روز، «ما جینه»^۱ نامیده می‌شود. رسم بود که بچه‌های عراقی، بالأخص در مناطق شیعی، از چند روز، قبل از پانزدهم ماه رمضان و حتی روز پانزدهم می‌آمدند و شعر می‌خواندند، تنبک می‌زدند و از خانه‌ها هدیه‌ای می‌گرفتند. هر خانه،

۱. ترجمه تحت‌اللفظی آن: «نیامدیم». برای اطلاع بیشتر از مراسم این روز و سبب نامگذاری، [کلیک کنید](#).

هدیه‌ای به آنها می‌داد و بسیاری از خانه‌ها نیز آجیل، نخودچی و کشمش و چیزهای دیگر می‌دادند و این شعر را می‌خواندند که معروف است که از زبان فرشتگان، گفته شده که البته با لهجه عراقی، خوانده می‌شد؛ اما در روایات ما اصل دارد: این شعر به لهجه عراقی به این صورت خوانده می‌شد:

ما جینه ما جینه حلّ الجیس وانطینه

ما به موقع نرسیدیم؛ اما الآن در کیسه را باز کن و هدیه‌ای به ما بده.

اما اصل این شعر که در روایت آمده و داستانش در «بحار» و کتب متعدد، نقل شده، این است که فرشتگانی که دیر رسیدند، چنین می‌گفتند:

ما جئنا ما جئنا حلّ الکیس واعطینا

ما هم باید خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همین طور عرض کنیم که ما جینا، ما جینا؛ نبودیم که برای تبریک میلاد حضرتش به حضورت برسیم، اما حلّ الجیس و انطینا؛ در کیسه را باز کن و از کرمت به ما تفضل بفرما. ان شاء الله که چنین باشد و ما مشمول کرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام باشیم.

درآمد بحث

به اختصار مطلب سوم از مباحثی که در موضوع امامت در قرآن به آن پرداختیم، این بود که «ولایت» و «امر»، قابل تفکیک نیست و اگر ولایت امر داده می‌شود، چه در تقنین، چه در اجرا و چه در قضا، قابل جداسازی نیست. آری، در مراحل پایین و مراتب دانیه مسئولیت‌های تقنینی و تشریعی یا اجرایی و یا قضایی آن حاکم شرع اصلی که دارای این ولایت امر است، می‌تواند مأموریت‌ها را طبق نیاز یا مناطق، توزیع کند؛ اما اصل ولایت امر، قابل تفکیک نیست.

مطلب چهارم: نصب الهی حاکم

در مطلب چهارم، بحث ما این است که گفتیم ولایت امر در هر تفکر و مکتبی باید ابتدا از یک منبع، سرزند و یک منبع اصلی داشته باشد. ولایت امر، حق تصرف، حق تقنین، حق تشریع و حق فصل خصومات است و باید منبع اصلی داشته باشد؛ یعنی این حق باید از یک جاریشه بگیرد.

در تفکر دینی و الهی، مکاتب الهی و مکتب اسلام، این حق از آن خدای متعال و حق اختصاصی اوست؛ یعنی هیچ شریکی در این حق نمی‌پذیرد: «لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»^۱ و «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»^۲. در ملک، شریکی نمی‌پذیرد؛ خدا در قضا، اجرا، تشریع، قانون و هر چه که مربوط به ولایت امر است، شریک‌پذیر نیست: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۳. این سه آیه سوره «قصص» نسبتاً بسیار روشن و مفصل، این مطلب را تبیین می‌کنند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»؛ چون «يَخْلُقُ»، پس «يَخْتَارُ». این اختیار، همان ولایت امر است و قبلاً گفتیم کسی

۱. سوره کهف: ۲۶.

۲. این عبارت در دو جای قرآن کریم آمده: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا»؛ [سوره اسراء: ۱۱۱]؛ و «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»؛ [سوره فرقان: ۲].

۳. سوره قصص: ۶۸.

حق ولایت، امر، نهی و اختیار و اراده برای دیگری دارد و می‌تواند بگوید تو باید چنین باشی که خالق باشد. «مَا كَانَ لَهُمُ الْحَيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ^۱.

این را گفته‌ایم که در چند جا که قرآن کریم به مسأله حکومت و ولایت، پرداخته می‌شود، اشاره به این هم می‌شود که یک گروه و جریان است که در رابطه با مسأله حکومت و ولایت امر، توطئه می‌کنند و در دل، چیزی دارند که برخلاف چیزی است که خدای متعال می‌فرماید. لذا اینجا هم بعد از این آیه می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ» وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۲.

تقریباً می‌شود گفت که همه نظریه حکومتی اسلام در این سه آیه به طور مختصر، تبیین شده است. حق اختیار یعنی حق تصمیم‌گیری برای دیگران که در اینجا از آن به «حق اختیار» و در جای دیگر به «حق حکم»، «حق امر» و «مُلک» تعبیر شده است. چه کسی حق دارد برای دیگران اختیار کند؟ ما به عنوان بشر نمی‌توانیم برای دیگری انتخاب کنیم؛ یعنی اراده خود را جایگزین اراده دیگران سازیم و بگوییم: چنین باش که من می‌گویم یا چنین رفتار کن که من می‌خواهم. ما این حق اختیار را نداریم و هیچ موجودی هم حق اختیار دیگری را ندارد؛ بلکه آن کس که دارای حق اختیار دیگری است، خدای متعال است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ». اینجا هم تقدیم فاعل بر فعل، به نحوی افاده حصر می‌کند. در «مَا كَانَ لَهُمُ الْحَيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ علاوه بر تقدیم فاعل بر فعل، به صراحت هم با این جمله، افاده حصر می‌کند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» که این هم باز اشاره به این می‌کند که قائل شدن اختیار تصمیم‌گیری برای غیرخدا، شرک در حاکمیت خدای متعال است: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».

پرسشگر: اگر کسی چنین کند، چه حکمی دارد؟

معظم‌له: شرک است. اصلاً شرک در همه چیز است؛ یعنی وقتی شرک در اختیار، مُلک و حکم باشد، شامل شرک در همه چیز می‌شود؛ چون همه چیز، فرع این حاکمیت مطلقه خداست که همه چیز را در بر می‌گیرد.

«وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»؛ خدا می‌داند که چه چیزهایی در دل کسانی می‌گذرد و قصد دارند چه کار کنند. آیات زیادی داریم که اشاره می‌کند از دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله جریانی بود که در این اندیشه به سر می‌برد که قدرت را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار گیرد و نگذارد جریان طبیعی الهی، ادامه یابد.

استدلال بر نصب الهی حاکم (نظریه نص یا نصب)

پس از آنکه معلوم شد حق اختیار، حق حکم، حق امر و حق مُلک، مخصوص خداست و شریکی ندارد، مطلب چهارم به دست می‌آید که: بنابراین برای حاکمیت در جامعه بشر باید خدای متعال کسی را برای حاکمیت، «منصوب» کند که این همان «نصب» است و گاهی از آن به «نص» تعبیر می‌شود. اگر گفته شود «نص بر حاکم یا امام بعد از رسول»، در مقابل نظریه‌ای است که قائل به نص نیست؛ یعنی نظریه‌ای که مذاهب دیگر غیر از مذهب امامیه یا غیر مذهب شیعه اثناعشری و یا شعیان به طور کلی، قرار دارد. شیعه قائل به نص است؛ یعنی باور دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصّ علی الإمام من بعده، نصّ علی الخلیفه من بعده؛ اما دیگران قائل به نص نیستند و معتقدند که: مات و لم ینصّ. لذا گاهی از این

۱. همان: ۶۸ و ۶۹.

۲. همان: ۶۹ و ۷۰.

نظریه به «نظریه نص» تعبیر می شود و در عربی هم کتابی به نام «نظریه النص علی الإمامة فی القرآن الکریم» داریم و ظاهراً هم ترجمه نشده است. ذکر نص هم اصطلاحی است که نزد مذاهب دیگر، شناخته شده است.

می توان هم از این نظریه به «نظریه نصب» یاد کرد به این معنا که حاکم باید از طرف خدا نصب و تعیین شود. چرا؟ یک دلیل خیلی روشن و ساده دارد و آن، اینکه: وقتی گفتید خدا باید حاکم شود، برای این کار، چطور باید روی کره زمین، حکومت کند؟ خدا که خودش پایین نمی آید و به شکل یک انسان، حکومت کند. چند بار در قرآن گفته شده که حتی فرشتگان هم نمی توانند به اینجا بیایند و حکومت کنند و اگر قرار بر حکومت آنها باشد هم باز باید به شکل بشر در آوریم تا این کار ممکن باشد: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ»؛ شما می پرسید که چرا فرشتگان نیامدند تا ما آنها را ببینیم و همراه رسول ما باشند. که خداوند در جواب می فرماید: اگر بخواهیم فرشتگان را فرو بفرستیم هم باید آنها را به شکل بشر در می آوریم تا قابل تفاهم و تعامل با شما باشند؛ یعنی حتی ظاهرش هم باید مثل خود شما باشد و حتی لباسش هم باید مانند لباس شما باشد و اگر پوشش ناهنجاری داشته باشد هم نمی تواند با شما تعامل کند. فرض کنید که موجودی نازل می شد که پوست برخی حیوانات را به تن داشت، باز نمی توانست با مردم، تعامل کند.

بنابراین، خود خدا فرود نمی آید و فرشتگان هم بنا نیست برای حاکمیت از طرف خدا فرود بیایند؛ پس باید بشری حکومت کند و این بشر را هم خدا باید برای حکومت، انتخاب کند؛ چون حکومت باید حکومت خدا باشد. حکم باید منتسب به خدا باشد. مثال عادی بشری اش این است که هر مملکتی را فرض کنید، یک حکومت مرکزی دارد و حاکم مرکزی برای حکومت بر استان ها و مناطق مختلف باید افرادی را تعیین کند که از طرف حکومت مرکزی، امور را به دست گیرند؛ وگرنه اگر مردم هر منطقه بخواهند حاکم خود را انتخاب کنند، حکومت مرکزی شکل نمی گیرد؛ بلکه به شکل چند حکومتی در می آید. وقتی حکومت، حکومت مرکزی است که حاکم از طرف حکومت مرکزی، تعیین شود و ما از آن به «نصب» تعبیر می کنیم.

علت رواج تعبیر به «نصب» در ادبیات شیعی

چرا تعبیر «نصب» در ادبیات شیعی، رایج شده و حاکم را منصوب من قبل الله می دانند؟ این امر، اشاره به این دارد که این مقام، دارای دو حیثیت است:

- حیثیت حکم تکلیفی؛
- حیثیت حکم وضعی.

به عبارت دیگر، مقام امامت و حکومت، علاوه بر اینکه وجوب اطاعت، و حق امر و نهی دارد، یک مقام و جایگاه است که اصطلاحاً آن را «پست» می نامیم و حتی می توان گفت یک حالت است.

فلسفه تعبیر از حاکمیت خدا به «عرش»

جالب است که در روایات ما، درباره حضرت ولی عصر علیه السلام این تعبیر آمده که وقتی حضرت ظهور می کنند و به مسجد الأقصى می رسند، اولین نمازی که در آنجا برپا می کنند، نماز صبح است. هم ایشان و هم تمامی مسلمین همراه ایشان برای اقتدا به آن حضرت، آماده می شوند. در این هنگام که حضرت برای نماز صبح، آماده می شود، حضرت

عیسی علیه السلام به فرمان خدا از آسمان، فرود می آید و در کنار حضرت ولی عصر علیه السلام قرار می گیرد. حضرت ولی عصر علیه السلام به حضرت عیسی می فرماید: «تَقَدَّمْ صَلِّ بِالنَّاسِ»؛ شما بفرمایید جلو و امامت کنید. معلوم است که این برای احترام ایشان است، و حضرت عیسی علیه السلام در جواب عرض می کند: «إِنَّمَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ لَكَ»^۱ این جایگاه شما است؛ این حکم وضعی است که احکام تکلیفی و جوب اطاعت بر آن متفرع می شود.

اگر در قرآن کریم از حاکمیت خدا به «عرش» تعبیر می شود، به همین علت است که این یک جایگاه است و علاوه بر اینکه حکم تکلیفی و جوب اطاعت، امتثال و مانند آن بر آن بار می شود، جایگاه حکم تشریعی نیز محسوب می شود: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۲؛ این امر همان جایگاه حکم تشریعی آن است؛ اما «عرش» جایگاه وضعی آن است و از این عرش، امر صادر می شود.

واژه های حکومتی در قرآن کریم

کلمه «عرش» بارها تکرار شده است و گفته ایم که سه واژه حکومتی در قرآن کریم و روایات ما و در مجموع، در نصوص خود داریم:

أ. عرش

این واژه به جایگاه حاکمیتی و مرکز حاکمیت، اشاره دارد. این مرکزیت باید باشد و در نظام سیاسی اسلام، چنان اهمیتی دارد که برایش یک جایی هم در کره زمین در نظر گرفته اند که همان کعبه مقدسه و مسجد الحرام است. کعبه، نماد منصب حاکمیت الهی است؛ لذا می فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»^۳. «قیام» به معنای قوام و همان مرکزیت حاکمیت است که قوام جامعه به آن، بستگی دارد. در جای دیگر هم فرموده: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۴؛ چون ابراهیم علیه السلام امام است: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۵ و چون امام شد، این جایگاه مرکزیتی حاکمیت خدا بیت او می شود. بلکه هر مسجدی بیت است. ما گفته ایم که مساجد در هر جا، نمادهای حاکمیت الهی اند؛ لذا نمی توان مسجد را از سیاست، جدا کرد.

پرسشگر: حضرت امام هم فرمود: «مسجد سنگر است».

معظم له: فرمایش ایشان واقعاً دقیق بود. این نگاه فقهی دقیق امام است که نشان از عمق فقهی ایشان دارد. این نگاه با همه منابع دینی، منطبق است.

این جایگاه امامت، منصب است و یک جایگاه وضعی دارد؛ لذا نیازمند جعل است و باید جعل شود؛ یعنی خدای متعال باید این منصب را برای کسی تعیین کند و به کسی بدهد. تاندهد، او صاحب این منصب نمی شود؛ لذا می فرماید:

۱. منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عجل الله تعالي فرجه؛ ص ۴۴.

۲. سورة اعراف: ۵۴.

۳. سورة مائدة: ۹۷.

۴. سورة حج: ۲۶.

۵. سورة بقره: ۱۲۴.

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ کلمه «جاعل» هم نشانگر نصب است و حتی درباره رسول ﷺ، کلمه «بعث» داریم؛ اما «جعل» به این معنا ندارد؛ درحالیکه برای امام، «جعل» را به کار برده است. البته گفته ایم که رسول به لحاظ کونه اماماً هم جعل منصب دارد. می خواهیم بگوییم «جعل» با این منصب و جایگاه مناسبت دارد. در جای دیگر فرموده: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا»^۱ اینجا هم که مسأله ائمه مطرح است، از «جعل» سخن به میان آورده است. مراد از این آیه هم ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام است که پیش از آن فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲.

نیاز امامت به جعل

خلاصه، این مقام امامت، هم عقلاً و هم تشریعاً نیاز به جعل دارد. نیاز عقلی را قبلاً عرض کردیم و گفتیم برای اینکه این حاکمیت به خدا منتسب باشد و حکم حاکم، حکم خدا شود، باید از طرف خدا منصوب گردد؛ لذا اولاً در خود قرآن کریم می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳ و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۴. «أَطِيعُوا» در اینجا کاشف از جعل مقام امامت و امریت و حاکمیت است و چون «أَطِيعُوا» آمد، اطاعت امام، اطاعة الله می شود. در روایات هم به این موضوع، پرداخته شده؛ اما پیش از آن باید دانست که در روایات اهل سنت، از طرق متعدد که شاید بتوان ادعای تواتر نزد آنان کرد، تعبیر: «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»^۵ از پیامبر ﷺ نقل شده. حضرت می فرماید: کسی که امیر مرا اطاعت کند، از من اطاعت کرده و کسی که از من اطاعت برد، از خدا اطاعت کرده است. این روایت هم همین معنا را می رساند. «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي» یعنی امیری که من او را نصب کرده ام و این مقام را به او داده ام. اما پیامبر چگونه می تواند چنین مقامی را به امیر خود بدهد؟ به این دلیل که: «وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»؛ چون خدا این مقام را به من داده است.

اصلاح تحریفات سیاسی در روایات اهل سنت

یکی از کارهایی که باید شود و من ندیدم با این نگاه، صورت گیرد، تصحیح تحریفات روایات وارده در منابع اهل سنت است؛ یعنی تحریفاتی که با انگیزه سیاسی و با انگیزه تحریف معانی قرآنی و روایی در مسأله سیاست، صورت گرفته است. یکی از تحریفات نیز همین جا انجام شده که در برخی از روایات اهل سنت، همان کسانی که روایت «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي» را از

۱. سوره سجد: ۲۴؛ همچنین: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ [سوره انبیاء: ۷۳].

۲. «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و شك نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت؛ و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم!»؛ [سوره سجد: ۲۳].

۳. سوره نساء: ۸۰.

۴. همان: ۵۹.

۵. مسند أحمد؛ ج ۱۲، ص ۲۸۶.

طریق متعدد، نقل کرده اند، در کنارش هم این را روایت کرده اند که: «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي»^۱. این تحریف گرچه کوچک است و چندان به چشم نمی آید؛ ولی مدلول سیاسی خطرناکی دارد. اگر «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ» باشد، هر امیری را شامل می شود؛ ولو معاویه، یزید بن معاویه، عبدالملک مروان، منصور عباسی، هارون الرشید، متوکل عباسی و فاسقان و فاجرانی باشد که فاسدترینشان در تاریخ حکومت های که بر بشر گذشته، همین خلفای بنی امیه و بنی عباسند که ننگ تاریخ اسلامند. در جایی سخنرانی می کردم و معترض شدم به اینکه خلافت، تحریف و منحرف شد و خلفای طاغوتی مثل بنی العباس و بنی امیه بر سرنوشت جامعه ای اسلامی، حاکم شدند. یکی از علمای برادران اهل سنت یکی از کشورها که رفیق من هم بود و با هم رفاقت داشتیم، بعد از سخنرانی گفت اگر چنین باشد که شما می گوید، همه افتخارات اسلام از دست ما می رود؛ چون بنی امیه و بنی عباس، افتخارات ما هستند کذا و کذا کرده اند. گفتم: بدبختی ما همین است که شما اینها را افتخارات ما می دانید؛ درحالی که اتفاقاً ننگ تاریخ اسلام و ننگ جامعه اسلامی و ننگ هر مسلمانی، همین موجوداتی هستند که صدها سال بر سرنوشت جامعه اسلامی، حکومت کردند. اگر کسی تاریخ فسق و فجور و تاریخ ظلمشان را بخواند و بداند چگونه ظلم می کردند، به عمق فاجعه، پی می برد. آدم که گاهی این داعشی ها را می بیند، با خود می گوید اینها نیز از همان قماشند و از همان سیره و سنت، تبعیت می کنند. یعنی کشتن برای آنها از آب خوردن هم آسان تر است، آن هم نه کشتن یک یا چند نفر، بلکه کشتارهای دسته جمعی و نابود کردن یکباره یک جمعیت، و آن هم بر اثر یک چیز مختصر، یک هوای نفس که از طرق دیگر هم قابل تأمین است؛ اما اینها به کشتار، عادت کرده اند و از آن، لذت می برند. شهوت رانی های آنان هم فصلی جداگانه دارد؛ چون هیچ شهوت حرامی نبوده مگر اینکه به بدترین شکل، به آن پایبند باشند. در کتاب «الأغانی» نوشته «ابوالفرج اصفهانی» به شرح این جنایات پرداخته شده و هرکس بخواهد بداند خلفای بنی امیه و بنی العباس چه می کردند، به این کتاب، مراجعه کند. نام این کتاب «الأغانی» است؛ یعنی آوازهایی که برای خلفا خوانده می شده تا لذت ببرند و عیش و عشرتشان را لذت بخش تر سازد. در خلال این کتاب هم فسق و فجورهای این حکومت ها را با ارائه آمار، نقل می کند. آیا مصداق «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ» اینها هستند؟ آیا مصداق «أطاعنی» هستند و کسی که اینها را اطاعت کند، رسول خدا ﷺ را اطاعت کرده است؛ رسولی که خدا درباره اش می فرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲ و «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»^۳.

اتفاقاً خداوند در دو آیه سوره «نحل» صفت حاکمان غیرالهی را بیان کرده و فرموده است:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِمَّا رَزَقْنَا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكُمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۴؛

۱. تفسیر ابن ابی حاتم؛ ج ۳، ص ۱۰۱۱؛ یا مثل آنچه در صحیح مسلم آمده: «حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ حَيَّوَةَ، أَنَّ أَبَا يُونُسَ مَوْلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، حَدَّثَهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، يَقُولُ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ، وَقَالَ: «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ»، وَلَمْ يَقُلْ: «أَمِيرِي»؛ [صحیح

مسلم؛ ج ۳، ص ۱۴۶۷].

۲. سوره قلم: ۴.

۳. سوره شوری: ۱۵.

۴. سوره نحل: ۷۵ و ۷۶.

خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان [با ایمانی] را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می‌کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! شکر، مخصوص خداست؛ ولی اکثر آنها نمی‌دانند! * خداوند مثالی [دیگر] زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می‌باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی‌دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!

طبق این آیه، دو گونه و دو سنخ حاکم داریم؛ آیا آنکه «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» باید حاکم شود یا کسی که نه توان دارد و نه علم؟ در آیه اول، به علم، اشاره می‌کند و در آیه دوم به توان او. این آیه می‌فرماید اولی، علم نداشت و دومی قدرت و توان ندارد؛ اما شما آن دو را با آمر بالعدل، قیاس می‌کنید؟ رسول ما آمر بالعدل بود و حکومت ما حکومت امر بالعدل است نه حکومت‌هایی که در تاریخ اسلام، شاهد بوده‌ایم.

به هر حال، جایگاه امامت، خلافت و حاکمیت، جایگاهی است که نیاز به نصب الهی دارد؛ چون خدا در حکمش شریک نمی‌پذیرد؛ لذا اگر از طرف خدا منصوب شود، حکمش حکم خدا می‌شود و هر حاکمی که از طرف خدا منصوب نشود و برای حکومت و فرمانروایی، مأذون نباشد، شریک خداست؛ چون برای خودش حق امر و نهی قائل شده بی‌آنکه این حق را از خدا گرفته باشد. حق عقاب، حق کیفر برای خودش قائل شده بی‌آنکه خدا حق کیفر را به او داده باشد.

پرسشگر: مصالح حکومت و جعل شدن از طرف حق تعالی، برای غیرمعصوم نیز مطرح است؟

معظم‌له: نه؛ چون اصل حاکمیت باید برای معصوم باشد.

پرسشگر: برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله چگونه؟

معظم‌له: برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام. بعداً می‌گوییم که نصب الهی باید به معصوم، تعلق گیرد؛ ولی معصوم، خودش نباید در همه جا حکومت کند؛ لذا حضرت امیر علیه السلام که حکومت می‌کرد، در کوفه، مستقر بود و مالک اشتر را به مصر می‌فرستاد و ابن عباس و دیگران را به نقاط دیگر.

پرسشگر: جعل در زمام غیبت، چگونه است؟

معظم‌له: ما می‌گوییم غیبت دو گونه است؛ یکی غیبت مکانی و دیگری غیبت زمانی. همان‌طور که در غیبت مکانی، حاکم (امام معصوم) نایب خودش را در مکان خاصی که خودش نیست، تعیین می‌کند، در واقع، غائب است و در جایی هم که زماناً غائب باشد، باید تعیین کند. این همان است و تفاوت زیادی با هم ندارند؛ منتها غیبت، گاهی مکانی است و گاهی زمانی.

پرسشگر: راه تشخیص برای عموم چیست؟

معظم‌له: خود نصب اوست که حضرت اعلام می‌کند. در روایات متعددی هم اعلام کرده‌اند؛ مثل توقیع شریف: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ»^۱ یا «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَ

عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَأَرْضَا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَكَمًا^۱ که فرموده: «جَعَلْتُهُ» که این جعل هم شبیه نصب قائم مقام و منصب است.

پرسشگر: فرمودید جعل می شود که از طرف خدای تعالی، حکومت کند. حکومت کردن او به چه معناست؟

معظم له: یعنی امر و نهی خدا را، هم تبیین کند و هم اجرا.

پرسشگر: هم در حوزه تبیین و هم در حوزه اجرا؟

معظم له: بله، هم تبیین کند و هم اجرا. این می شود حکم خدا.

پرسشگر: ولی وحی اراده الهی چگونه برای آنها حاصل می شود؟

معظم له: وحی است دیگر. قرآن کریم است و بعد، قدرت علم و عصمتی که خدا به ایشان داده. علم و عصمت، همیشه همراه هم هستند و در روایات هم گفته شده. کسی که خدا علم امامت می دهد، عصمت هم به او می بخشد. اصلاً عصمت از علم، جدایی پذیر نیست و یک حاکم و امام نمی تواند معصوم باشد اما عالم نباشد. چطور می شود که معصوم باشد اما عالم نباشد؟ معصوم اگر بخواهد باشد، به این معناست که بتواند از آنچه خدا نمی خواهد، اجتناب کند؛ پس باید بداند که خدا چه را می خواهد تا از آن، اجتناب ورزد. باید بداند و علم داشته باشد که خدا چه را می خواهد، تا به آن، امر و عمل کند و چه را نمی خواهد تا از آن پرهیزد و نهی کند.

پرسشگر: برای غیرمعصوم چطور ثابت می شود؟

معظم له: برای غیرمعصوم، از طریق تفقه، حاصل می شود و فقها چنین وظیفه ای دارند. هم تفقه و هم شرط ملکه عدالت، آن هم در حدی که مثل العمری بشود که امام در حقش می فرماید: «الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ فَعَنِّي يُؤَدِّي»^۲ یا «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ»^۳. تا این حد ثقاتی که بزرگان و اساتید ما می گفتند عدالتی که در فقیه ولی امر، نیاز داریم، بالاتر از عدالت های معمولی است که در مثل امام جماعت، قاضی و شاهد، معتبر می دانیم. این عدالتی است در این حد که هرچند نمی گوییم عصمت باشد، ولی قریب به عصمت باشد؛ یعنی ملکه راسخه استقامت را داشته باشد.

پرسشگر: امام در هر زمان، یکی بیشتر نداریم.

معظم له: نمی تواند باشد.

پرسشگر: در زمان غیبت هم همین جاری است؟

معظم له: بله.

پرسشگر: یک ولی امر باید باشد؟

۱. الکافی؛ کتاب القضاء و الأحکام، باب کراهیه الارتفاع إلى قضاء الجور، ح ۵.

۲. همان؛ کتاب الحجّة، باب فی تسمیه من رآه عليه السلام، ح ۱.

۳. همان.

معظم له: ولی امر اصلی، یکی بیشتر نمی تواند باشد؛ اما ولی امرهای دوم و منصوب، ولایتشان ولایت بالنصب از طرف امام اصلی است. ولایت اصلی، از آن امام معصوم است و دیگران از طرف او مأذون و منصوب برای انجام این مهمند و باید بر اساس احکامی که به دستشان رسیده، عمل کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين